



سخرنانی نیمه شعبان ۸۲  
حاج حسین خوش لوجه

## نیمه شعبان ۸۲

بسم الله الرحمن الرحيم

اعوذ بالله من الشيطان اللعين الرحيم

العبد المؤيد الرسول المكرم ابوالقاسم محمد

السلام عليك يا ابا عبدالله، السلام عليكم و

رحمة الله و بركاته، السلام على الحسين و

على بن الحسين و اولاد الحسين و اهل بيت

الحسين و رحمة الله و بركاته

...بشر بايد بيتوته داشته باشد. بيتوته آن درست است

که یک قدری، در یک جای خلوت برود. آن جای

خلوت، خلوت، خلوت نیست. جای خلوت، جاهایی که آدم می‌رود با خدای خودش خلوت می‌کند صحیح است. اما بیتوته قلبی این است که دائم تو به فکر خدا و امام زمانت باشی. بیتوته قلبی این است که دائم به فکر واجبات باشی. بیتوته قلبی باید محرمات به جا نیآوری. بیتوته قلبی [این است که] خدای نخواسته نگاه ناجور نکنی، به جایی که خدا گفته [نگاه] نکن، آنجا که گفته [نگاه] کن. چشمت در اختیار امر باشد. عزیز من، جوانان عزیز، فدایتان شوم، باید تو در اختیار امر باشی، نه امر در اختیار تو. تو باید در اختیار پول باشی، نه پول در اختیار تو که هر جور بخواهی خرج کنی. این هم مثل همان است. تو دائم باید پایت در اختیار امر باشد،

چشمت در اختیار امر باشد، خیالت در اختیار امر باشد، نشستنت در اختیار امر باشد. چرا سر نماز می گوید «بحول الله و قوته اقوم و اقعده»؟ یعنی ای خدا تو قوت به من می دهی. تمام این حرفها که داری می بینی عزیز من، تو باید با آن چشم ولایت امام زمانت را ببینی، با چشم ولایت خدا را ببینی. خدا را چگونه ببینی؟ خدا که جسم نیست، امرش را ببینی.

الان ایام، ایام وجود مبارک امام زمان است که تولد مبارکش است. شما ببین هیچ کس، خلق نمی تواند به تو آسیب برساند، اگر تو در اختیار خدا باشی. آقا امام زمان تمام خلقت در اختیارش است، اما خودش در اختیار خداست. الان چقدر چراغانی می کنند! لامپ می زنند و

این کارها را می‌کنند! اما اینها هدایت بشر تویش نیست. هدایت بشر در این حرف‌هاست که ما امام زمانمان را حتی الامکان بشناسیم. عزیز من، الان نذری که از دست برمی‌آید، یک برنجی، روغنی، چیزی، پولی [بده]، یک کسی را دلش را خوش کن، این را هدیه کن به روح مبارک امام زمان. مگر امام زمان احتیاج دارد؟ نه! وقتی اینجور شدی یقینت به امام زمان [زیاد می‌شود]. چرا من می‌گویم صدقه بدهید؟ صدقه یعنی وجود مبارکش هست، ما صدقه می‌دهیم سالم باشد. خب مگر پیغمبر نگفته، خدا نگفته، اینها مگر نگفتند [که امام زمان می‌آید]؟ چرا، خدا بداء دارد. همان موقع که عزیزان من صدقه برای امام زمان می‌دهید، منتظر

بداء باشید که خدا بداء دارد. خدا نکند بداء به وجود بیاید که امام زمان ما نیاید. امیدوارم حضرت حجت تشریف بیاورد، هر چه زودتر بهتر. حالا داریم که می گوید کسی که خیلی تعجیل می کند، امام صادق فرموده: تعجیل صحیح نیست، آنها که تعجیل می کنند. اما حضرت می فرماید: ظهور من را از خدا بخواهید. حالا چه کار داری که آقا دیر بیاد یا زود بیاید. تو یک کاری کن یاورش باشی. این حرف ها چیست که دائم دارید درست می کنید؟ تو یاورش باش، اگر آقا تو آمد مردی، تو یاورش هستی. [عایشه] در خانه پیغمبر است، یاور پیغمبر نیست، قاتل پیغمبر است. چرا اینقدر دنبال بعضی ها می روید، افتخار می کنید من نمی دانم چه کاره ام؟ من

فلانم! من دربار هارونم! من دربار مامونم! من نمی دانم چه کاره ام! آنها که می کردند من می گویم. عزیز من، قربانت بروم، من آنجا دارم به شما می گویم که شما خودت باید یک شخصیتی باشی، خودت باید بیت خدا باشی، خودت باید باشی، ملاک نیست جایی. اویس قرن در بیابان است، اتصال به علی است، اتصال به خدا و پیغمبر است. چطور اینها را تایید نمی کند، لعنت به اینها می کند، آنها را تایید می کند؟ توجه کن! به این حرفها دلت را خوش نکن که من کجا هستم، من می روم مکه! خب حجاج هم هر سال می رفت مکه! من شاگرد امام صادقم! ابوحنیفه هم شاگرد امام صادق بود! به این چیزها افتخار نکن. افتخار آن است که او تاییدت

کند. مؤمن طاق را تایید کرده، ابوحنیفه را کجا تایید کرده؟ شاگرد این بود، مبارز امام صادق شد. جا و مکان برای خودت درست نکن که افتخار به مکان کنی. تو بین مکه‌ای که رفتی با امر رفتی یا نه؟ کربلا که می‌روی به امر می‌روی یا نه؟ حساب سال داری؟ حساب سالت را می‌کنی؟ این‌ور و آن‌ور را می‌پایی؟ من به قربان بعضی‌ها بروم، می‌خواهد برود عمره آمده اینجا صد تومان داده. یک قرانش را من [برنداشتم]. پنجاه تومانش را دادم به این، پنجاه تومانش را دادم به آن. تو یک دل خوشی فقرا را ببر مکه، یک دل خوشی فقرا را ببر حج عمره، یک دل خوشی فقرا را ببر نزد امام حسین. حسین جان، قربانت بروم، من یکی که دوست تو بود،



دلش را خوش کردم، آمدم. می گوید من هم دلت را خوش می کنم، [اما] نه اینکه خون مردم را ببری. خون مردم را بیشتر اینها می برند مکه و منا. چرا؟ حیوانی آنجا! تو خون خواری عزیز من! حجاج خون خوار بود، اینقدر رفت تا یک صفت حجاجی به او دادند. خدا رحمت کند علمای اعلام را، خدا رحمت کند آقای نجفی را، [می گفت:] یکی از همین طلبه ها با من رفیق است هر سال می رفت مکه. گفت امسال که می خواستم بروم، گفت: حجاج، می خواهی بروی مکه! یک صفت حجاجی به او داد. من حرفم این است، اصلاً پیام حرف های من این است، امر را باید ببری آنجا. خب برو، چرا اینجوری است؟ تو اگر امر را اطاعت کنی، آن صفات

الله، آن صفات خدا تو را پاک می کند. صفات ولایت تو را پاک می کند. آنها پاسخ به صفات ولایت می دهند. آنها پاسخ به صفات الله می دهند. چه پاسخ می دهد؟ چه کار می کند؟ چقدر قال و قول درست می کنی عزیزان من، قربانت بروم، فدایت شوم. پا روی نفس خودت بگذار. اگر پا روی نفس خودت گذاشتی، پا روی امر شیطان گذاشتی. عزیزان من، خودمان به خودمان نمره می دهیم. من امروز رفتم حضرت معصومه را زیارت کردم! ننه اش هم می گوید بابا خوش به حالت! خوش به حالت موفق شدی! چند تا خانم دیدی؟ چشمت را هم حفظ کردی یا نه؟ مسجد جمکران می روی چند تا خانم می بینی؟ تو توجه کن من چه می گویم. تمام وجود

مبارک تو باید در امر باشد. اگر تمام وجود تو در امر شد می شوی امرالله. این دیگر نیست باباجان، قربانت بروم. تو الان گرفتی خوابیدی دارد پایت ثواب می نویسد. الان گرفتی خوابیدی، هیچ کاری هم نکردی. والله، خیلی ما خدای خوبی داریم، امام زمان خوبی داریم، می گوید الان نداری، بگو اگر داشتم می دادم، ثواب چندین سال [عبادت] پایت می نویسد. بگو من این را ندارم. من یک چیزی می خواستم، یکی آمد یک چیزی از من می خواست. پا شدم رفتم حرم حضرت معصومه، (محمد اینها بلد هستند، حالا کس دیگر بلد نشود! من یک وقت یک چیزی دارم، لای این رختخواب می گذارم. فهمیدی؟ حالا بلد نشوند بعضی ها!)، گفتم: حضرت

معصومه از لای رختخوابم خبر داری که من چیزی ندارم. همین جوری به ارواح پدر و مادرم. ما یک وقت چیزی می گذاریم اینجا، بعضی رفقا می دانند. قربانتان بروم، فدایتان شوم، تا آمدم به ارواح پدرم، رسید. گرفتم دادم به این. خب بفرما! در خانه چه کسی بروم من؟ به ائمه راست بگو. یک حرفی بزخم تند است، اگر تو در اختیار ائمه باشی، ائمه هم در اختیار تو می آیند. تو نیستی. تو اگر در اختیار امام زمان باشی، والله امام زمان در اختیارت می آید. به حضرت عباس، من رفتم مکه، رسول الله آمد دیدن من. آخر، رسول الله کجا و من کجا؟! باور کردید؟ چه دارید می گوئید؟ به مکه و منا من خدمت امام زمان رسیدم، نمی خواهم خودم را معرفی

کنم، البته در عالم رویا. خب، تو خدمت چه کسی می‌رسی؟ چه بردی؟ چه کار می‌کنی؟ تو حواست در بازار است. خانم چه گفته؟ اگر جاخالی نخری، سوسک می‌شوی! اگر این کار را نکنی... می‌شوی. او هم از ترس اینکه سوسک نشود،... نشود می‌دود در بازار. (صلوات)

من همین جا که حرکت کردم، در اختیارم. او هم می‌آید در اختیار تو، می‌آید دلت را خوش می‌کند. چرا نیاید؟ آقا امام زمان اگر واقع تو بخواهی او را ببینی، خودش را نشان تو نمی‌دهد. تو واقع نمی‌خواهی ببینی، تو می‌خواهی چند تا چیز ببینی. چند تا خیال داری، بریز دور، بریز دور این حرف‌ها را. امام زمان اگر نیاید به شیعه‌اش سر بزند، به چه کسی بیاید سر بزند؟ امام زمان

افتخار به شیعه‌اش می‌کند. امام زمان تا حتی افتخار به دوستش می‌کند. والله، به دینم، امام زمان غریب است. به تمام مقدسات عالم، حالا دیگر می‌گوییم، من خدمت آقا رسیدم، گفت: مردم اهل دنیا شدند، به دنیا نمی‌رسند. این دنیا که دشمن مادرش زهراست، کجا اینقدر می‌دوی دنبالش؟ مگر حالا درست می‌شود؟ یک خانه بزرگ داری، حالا غصه فرش آن را داری. دوباره یک چیز داری، خدای نخواستہ زنت جوروی است که نمی‌تواند بروبد. هر چه بروی دنبال دنیا، دنیا برایت مشکل به وجود می‌آورد. اگر برایت مشکل به وجود نمی‌آورد و خوب بود، ائمه طاهرین دنبالش می‌رفتند. دنیا را بخواه که با اشیاء شریک باشی، دست یک بینوا را

بگیری. آن وقت خدای تبارک و تعالی صفات خودش را به تو می دهد.

عزیز من، قربانت بروم، فدایت شوم ببین من چه دارم به شما می گویم؟ امروز الان ایام [متعلق به] این آقاست. ببین این وجود مبارک چه می خواهد؟ چه کار می خواهد بکنی؟ دنیا والله بالله ما را از ولایت جدا می کند. اگر از ولایت جدا شدی، هستی ات را نابود کردی، یعنی هم در این دنیا هم در آن دنیا. عزیزان من، ببینید من چه می گویم، قربانت بروم، فدایت شوم؟ جلوی پایتان را یک قدری بگیرید. ببین من چه به شما گفتم، وقتی تو در خانه ات نشست، معطل سه چیز هستی، آن وقت حالا که نشست، یک وقت نبی هستی. اما الان هم که

نشستی، باید در فکر باشی اگر یکی در خانه‌ات را زد، حاجتی دارد، آن طور که می‌توانی حاجت این را برآوری. اصلاً تجلی که در قلب تو می‌شود منور است، باید نور آن تجلی، فقرا را بگیرد. نور آن تجلی، مستضعف را بگیرد. این تجلی است. نه که نور تو برود (دیگر اسمش را نمی‌خواهم بیاورم) ! نور تو کجا را می‌گیرد؟! فدایتان شوم، عزیزم من دلم می‌خواهد والله به دینم، اول دنیای شما درست باشد، بعد آخرت شما. ایشان فرمود، یک وقت تکرارش را خوشش نمی‌آید، این بنده زاده می‌خواست یک اتاق بسازد، یک جایی می‌خواست. خب الحمد لله، شکر رب العالمین خانمش موافقت کرد، خودش موافقت کرد یک ماه، دو ماه، سه ماه رفت در



زیرزمین، آبروی خودش و زن و بچه اش را حفظ کرد. یک چیز هم به او داد، عوض اینکه چیزی از او بگیرد. اگر این نداشت که نمی رسید به ماوراء. تو اگر مال نداشته باشی، به ماوراء نمی رسی. مال باید داشته باشی، اما مال که پیدا می کنی، با امر پیدا کن، من حرفم این است. عزیز من، آن مالی که پیدا می کنی، غصبی نباشد. اصلاً مال تو برکات است در این دنیا. برنج می شود، پول می شود، دل کسی خوش می شود، بنایی می شود، آنچه که چیز شود از برکات یک مؤمن، از دست دهنده یک مؤمن است. اصلاً همان ساخت که خدا رحمت نازل می کند، یک مؤمن برکاتش به اشیاء نازل می شود. من دلم می خواهد شما از آنها باشید، دائم برکاتتان نازل

شود.

امروز آقای حسین آقا آمد اینجا یک روایتی گفت از امام باقر بود گویا، گفت: حضرت می فرماید سخاوت جووری است که همه کارهایت را راهنمایی می کند. اصلاً امام باقر می گوید سخاوت تو را راهنمایی می کند، همه کارهایت را، نه اینکه ماشینت حفظ شود یا اینجووری شود. چرا؟ خدا می خواهد. پس گفتم، دوباره تکرار می کنم، پول خوب چیزی است، همه چیز خوب چیزی است، اما شما چه کار کنید؟ شریک با اشیاء باشید. الان الحمد لله پول و حساب سالت را می دهی. چند نفر این را می خورد؟ چند تا خوشحال می شود شب عید؟ بچه اش خوشحال می شود، این خوشحال می شود. اصلاً غیر

ممکن است، واللہ از ذات خدا دور است که شما را خوشحال نکند. اصلاً از ذات خدا، از ذات امام زمان دور است که شما را خوشحال نکند. اما اتصال به ذات باید باشی، امر ذات را اطاعت کنی. اصلاً ذات تو را راه می دهد. در خانه اش راه می دهد. در دلت نفوذ می کند. مگر نمی گوید: «قلب المؤمن عرش الرحمن»؟ در قلب تو حضور پیدا می کند. اما مؤمن باشی. مؤمن کسی است که، دوباره تکرار می کنم، امر خدا و پیغمبر را اطاعت کند، مواظب چشمش باشد، مواظب پایش باشد، مواظب باشد که چه مالی پیدا می کند؛ یعنی بنده باشد، بنده فرمان می برد. فرمان چه کسی را می برد؟ فرمان امر را می برد. خدا امرش است، پیغمبر امرش است، قرآن

امرش است. ما می‌گوییم بابا بیایید امر را اطاعت کنید، بعد با امر محشور می‌شوی.

عزیز من، قربانت بروم توجه کن ببین من چه می‌گویم امروز؟ بیگانه به امر نباش. یک عده‌ای هستیم که بیگانه به امریم. خودمان خیالی یک کارهایی می‌کنیم. اصلاً قبولی هر اعمالی را امر می‌دهد. خدا یک امری دارد. قبولی اعمال را امر می‌دهد. خدای تبارک و تعالی مقصدش از تمام خلقت علی بوده، [الان] وجود مبارک امام زمان است. اما خواستش عدالت است. خواست عدالت و خواست مقصد خدا، سخاوت است. حتی الامکان [سخاوت کنید]، حالا من دارم می‌گویم ذوقی نشوید، همان سخاوت را هم باید به امر خرج

کنید. همان سخاوت را هم باید با امر خرج کنید. اگر الان... یک جور است، یک بنایی داری، یک کاری داری که خانمت صدمه می خورد، باید بروی آن کارها را کنی، من واجب نیستم. ما واجب و مستحب داریم، مستحب و امر داریم. عزیزان من، قربانتان بروم ببین من چه دارم به شما می گویم؟ ما باید دوباره تکرار می کنم، در اختیار امر باشیم. امر به شما جزا می دهد. این مردمی که این طرف دارند می روند، اینها امر را اطاعت نمی کنند. هر کسی، یک جایی، یک طرفی را دارد می گیرد و می رود. به خودش هم نمره می دهد. چند سفر کجا رفتم! چه کار کردم. یکی بود داشت نماز می خواند، آفتاب بود. آن وقت یکی گفت: بنده خدا دارد

در آفتاب نماز می خواند. نمازش را شکست! گفت: دو سفر کربلا هم رفتم، روزه هم هستم! یعنی چه؟ یعنی ما عبادت‌مان را می خواهیم دکور کنیم برای مردم! دکور می کنند برای مردم، دکور نکن. تو این همه رفتی، قبولی ات از کجاست؟! آیا قبولی داری که افتخار کنی یا نداری؟ تو قبولی باید داشته باشی. (صلوات)

این آقا اینجا نوشته که شما نمی دانم خلاصه محبت داشته باش. گفتم باباجان من، قربانت بروم این، این حرف رازده یک جلوه‌ای به مردم داده. هر غلطی می خواهد بکند می گوید محبت امام زمان را دارم. این نیست که! به این آقا بگو: «بشرطها و شروطها و انا من شروطها»، شرط و شروط دارد محبت. تو اگر محبت به

یکی داشته باشی، اول گفتم چه؟ تبعیت محبت است، نه محبت تبعیت. این خیلی قشنگ است، ما داشتیم اینجا صحبت می کردیم. پس اول باید چه کنی؟ اول باید دنباله روی کنی عزیز من، اول باید تبعیت کنی، بعد حب است. حالا این آقا با همه [خوبی هایش]، خیلی هم آدم خوبی است، با تمام حرف هایش برداشته یک چنین حرفی زده. توجه می فرمایید می گویم چه؟ گفتم پس هر کس کار می خواهد کند، بگوید من ایشان را می خواهم. این نیست که. حالا چه جور می شود؟ این حرف را می زنند، یک قدری خودشان را می آورند در کار. وقتی خودت را آوردی در کار، آن القای حقیقی به زبانت جاری نمی شود که بگویی. تو باید به کلی خودت را بگذاری

کنار تا آن القای واقعی به دهان تو ایجاد شود که بگویی. بعضی ها که می بینی کتاب نوشته اند، یک کارهایی می کنند، اینها در ولایت وقتی [صحبت] می شود، القای ولایت ندارند. ولایت دارد، من نمی گویم ندارد، غلط می کنم بگویم ندارد، القای ولایت غیر از ولایت است. پیغمبر ولایت دارد به او می گوید: بلغ. باید به تو هم اگر ولایت تو کامل باشد، خدا بگوید: بلغ. آن وقت حرفت اثر دارد. آن وقت دانشجو مثل باران اشک می ریزد که من می خواهم از تو جدا شوم. این به دل این جوان عزیز سرایت کرده، به دل شما سرایت کرده که کار و زندگی تان را می گذارید اینجا. ولایت کشش دارد. آن کشش ولایت شما را می آورد در مجلسی که



تبلیغ ولایت باشد. این تو را می‌کشد، تو بی‌قراری. حالا وقتی این تو را می‌کشد، چه می‌خواهد به تو بدهد؟ خودش را می‌خواهد به تو بدهد. چه می‌خواهد به تو بدهد؟ مگر خودش را به تو نداده؟ شما نگاه کنید در چند سال پیش تا حالا، ببینید چه شدید؟ به کجا رسیدید؟ امیدوارم که ما یقین کنیم به امام زمانمان، امرش را اطاعت کنیم. امیدوارم خدای تبارک و تعالی این اجزا را که داده، همه را در اختیار خدا بگذاریم. والله اگر در اختیار خدا بگذاری، بالاتر بگویم، خدا خودش را در اختیار تو می‌گذارد. چرا می‌گوید: بچه من است؟ چرا می‌گوید: ادعونی، بیا بیا. چه می‌خواهد به تو بدهد؟ سیب به تو بدهد، پرتقال به تو بدهد، خب اینها را داری

می خوری. خدا می گوید: بیا خودم را به تو بدهم. اما ببری از همه چیزهای بی امر. بدانی خدا باید تو را کفایت کند. خدا هم گفته برو در خانه علی، «انا مدینه العلم، علی بابها» او تو را کفایت کند. (صلوات)

انشاءالله هفته دیگر اگر باشد، یک قدری زودتر شروع می کنیم که وقت رفقا را نگیریم.

خدایا عاقبتمان را به خیر کن.

خدایا ما را یاور امام زمان قرار بده.

خدایا این حرف ها در قلب مبارک رفقای من تجلی کند.

خدایا آن تجلی که به غیر تو و امر تو و پیغمبر هست از قلبشان بیرون کن.

خدایا این رفقای من را در تولد وجود مبارک آقا امام زمان، امام زمان عنایت کند، همه ما را به بلوغ برساند.

رفقا اگر به بلوغ برسید، دیگر هیچ کس بازی ات نمی دهد. شیطان هم بازی ات نمی دهد، خلق هم بازی ات نمی دهد. ما به تکلیف رسیدیم که بازی مان می دهد. تلویزیون بازی می دهد، ویدیو بازی می دهد، رفیق های عشقی بازی می دهد، پول غیر امر بازی می دهد. ما به تکلیف رسیدیم. اگر به بلوغ برسیم دیگر ما بازی نمی خوریم. در زمان امام زمام، وجود مبارکش، تمام به بلوغ می رسند. یک دستی روی سر مردم می کشد، آنها که مانده اند همه به بلوغ می رسند. امیدوارم امام زمان آن دست قدرتش را به سر همه شما

بزند، تمام به بلوغ برسید. (صلوات)

یا علی